

باسمه تعالی

**هدف چیست؟****ارایه تفکر "خط وسط" مردم افغانستان**

قسمت دوم

پاسخ به این سوالات مسیر حال و آینده جامعه ما را شکل میدهد.

-- هدف این است تا مردم ما که با دیدگاه ها، پالیسی ها و روشهای چنین گروه های سیاسی- نظامی- تباری چه در داخل تیم حاکم چه بیرون از آن مخالفند به غور بپردازند که اینها با این همه خدعه، نیرنگ و دروغ و باوجود اقلیت بودن محض در سطح ملی [در انتخابات ریاست جمهوری سال (۲۰۰۹) حدود ۳.۶۹ میلیون نفر با هزاران حيله، ترغیب و تطمیع و حتی جعل و تزویر به دو کاندید اصلی رای دادند، در حالیکه در آنزمان افراد راجستر شده واجد شرایط رای دهی در کشور بیش از ۱۷.۱۶ میلیون نفر بود، معنی آن اینست که در بهترین حالت سطح محبوبیت و مقبولیت آقایان کرزی ۱۳.۳٪ و عبدالله ۸.۲۰٪ و جمعاً ۲۱.۵۰٪ بود! یک اکثریت عظیم ۷۸.۵۰٪ (۱۳.۴۷٪ میلیون نفر) افراد بالغ و عاقل این کشور به اینها و حامیان آشکار و پنهان شان پشت کرده و از استعمال رای خویش خود داری ورزیدند. مراجعه شود به ارقام کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان] بازهم رهاکن صحنه نیستند. اما در مقابل آنها این اکثریت عظیم ولی خاموش و گوشه گیر و بی علاقه محضاً به آه و ناله و حسرت بسنده کرده و بگوشه عزلت و انزوا پناه برده اند. برادران و خواهران هموطن، این شیوه و عادت، خصلت ملت‌های زنده و صاحب شخصیت نیست و تا واقعاً دیر نشده باید روی عطالت روش و رفتار و کسالت خصلت و پندار خویش فایق آمده و خود را از این بن بست خطرناک و تباہ کن نجات دهید. تشکل و یکجا شدن خویشرا واقعاً جدی بگیرید و با وقف، ایثار، حوصله، و استواری در صدد برآید که چگونه میتوانید خود و مملکت خویشرا که در عمق حقارت و مزلت دست و پا میزند، نجات دهید. این را نباید یک شعار واهی و ایدئالی و یا هم یک فرصت طلبی سیاسی تلقی کرد، بلکه برعکس این یک ضرورت تاریخی و حیاتی بوده و تحقق آن هم اوتوپیایی و تخیلی نیست بلکه طوریکه نشان خواهیم داد، یک پروسه و روند عملی و ممکن و شدنی است.

آیا میتوان به یک تشکل کلان وطنی دست یازید؟

ظاهراً تحقق ادعای بزرگ تشکل گسترده مردمی در جامعه سیاست زده ما یک سراب بنظر میرسد، ولی اگر یک عده ای محدودی هم بتوانند در راستای این مسیر قدمهای نخستین را بردارند، طلسم سراب نمایی شکسته و باریکه راهی جهت قدمهای استوار بعدی گشوده میشود. در بدو وهله، باید اذعان کرد که این مسیر مملو از ریاضت و سختی ها بوده و زمان گیر و ایثار طلب است: پول در آن نیست، مقام و منصب در آن نیست، آرامش و آسایش در آن نیست، ولی هرگاه تحقق پذیرد، آنچه در آنست که با هیچ

۱۵/۷

مقیاسی اندازه گیری شده نمی تواند. این پروسه تشکل و انسجام ملی بیش از همه چیز دیگر بخاطر تحفظ و پاسداری از خواستها و حقوق خود هموطنان است، زیرا این حقوق توسط حکومت پی در پی وارداتی و سیاست گران مرتبط به آن با کمال بی قیدی زیر پا گردیده و پیوسته پایمال شده اند. اینها پیهم با خواستهای ملت توهین آمیز برخورد کرده و آنرا به هیچ گرفته اند. بنابراین مردم باید ناگزیراً ابتکار عمل را بدست گرفته و یک سیستم تحفظی سراسری را جهت حمایت خواستهای خود بوجود بیاورند. وقتی مردم متوجه گردند که با تشکل شان بتدریج صاحب صدا گشته و آرام اقتدار کسب میکنند وبالعکس مراکز متعدد قدرت به همان پیمانہ رنگ میبازند، به این پروسه ایمان بیشتری پیدا کرده و در راه دفاع خواسته های شان مصمم تر میگردند.

جاذبه تشکلات قومی و تباری بنا بر انگیزه و ذهنیت مشترک، قوی و پُرکشش بوده و تحت شرایط مساعد با اندک تلاش شکل میگردند. اما تداوم آنها بعد از منتفی شدن شرایط مساعد اولیه سوال بر انگیز گردیده و به چالش مواجه میگردند. برعکس، در یک تشکل فرا قومی و ملی انگیزه مشترک ولی ذهنیت ها متعدد و متفاوت اند و بنا بر آن موانع و دشواریهای تشکیلاتی هم فراوان اند. بناً با این همه دشواری، این یگانه راه است چونکه تشکلات غیر از این را فراوان داشته ایم ولی نتایج دلخواه ملی را از طریق آنها بدست نیاورده ایم. ایکاش ما گزینه سهل تری میداشتیم.

دپانو شمیره: له ۱ تر 6

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

درحقیقت، اصل حقوق اقوام یک داعیه مشروع و برحق برای هر کتله قومی محسوب شده و جانفشانی در راه کسب و به رسمیت شناختن آن حقوق، از وظایف منسوبان یک قوم است و پاسداری از آن، در صورتی که کسی بخواهد آنرا نقض کند، هم از وظایف ایشان است. هرگاه تهدید جدی و واقعی (نه تصویری و من در آوردی) جهت نقض حقوق کسب شده یک قوم وجود نداشت، لازم است تا این قوم منبسط از حیطة محصور قومی پا فرا تر گذاشته به حوزه پر صلابت، فراخ و خوشایند وطنی وارد گردد. منسوبان اقوام در این مرحله ورود به حوزه ملی باید یکدیگر را یاری رسانند تا از تردد و تذبذب طرفین کاسته شده و مطمئانه و با حفظ احترام حساسیت های یکدیگر داخل این عرصه شوند. کشورهای متمدن با فرهنگهای برتر، مسایل تباری خویشراهم در متن و هم در عمل به همین شیوه و روش حل و فصل کرده اند.

مسایل تباری ما در متن حل گردیده ولی در عمل هنوز ظاهراً لاینحل اند و دلیل آنهم واضح و مشهود است: مدیران و طراحان اولیه داعیه های قومی در افغانستان همه زنده اند و مدیریت آن داعیه های برحق و مشروع دیروزی، که حالا به پروژه های ابزاری و با جگیرانه امروزی شان مبدل گشته، را همچنان بدست دارند. طبیعی است که اینان نمی خواهند بر علیه موجودیت خود موضعگیری اختیار کرده بگذارند اداره امور از دست شان خارج گردد. اینان کماکان از کارت قومی در مواضع ملی استفاده کرده و بر ثروت و مکنث خویش میفزایند. اینان بیشتر به با جگیران اقوام خویش مشابه اند تا دست گیران شان. همه اینان باین اصل که عبور از مرحله قومی و ورود به حوزه ملی جزء لاینفک پروسه ملت سازی است، اعتقاد ندارند زیرا بوضوح جای برای خویش در این حوزه بزرگتر که مستلزم استعداد

۱۵/۸

برتر، بینش وسیعتر و حوصله فراخ تر است، نمی بینند. از همینروست که با حیل های گونه گون، بهانه تراشیها، توجیهات ذهنی و حتی توسل به تهمت و افترا و یا هم هر وسیله مخفی و آشکار دیگری سعی میورزند تا از ورود اقوام شان به حوزه ملی ممانعت ورزیده و از رشد پروسه ملت سازی بکاهند. بنابر آن، لازم و ناگزیر است تا این مدیران اقوام که ذهنیت نهادینه شده تخاصم و تقابل دارند جای خود را جبراً به مدیران که از ذهنیت تفاهم و تساهل بر خوردار اند، عوض کنند تا پروسه ملت سازی تسریع گردد. جامعه ما با این همه تجارب تلخ و شوم باید متیقن شده باشد که ذهن تخریبکار نمی تواند ایجادگر باشد.

طوریکه لازمه تشکلات ملی است هر یک ما ناگزیراً باید از محدوده تنگ ذهنیت قومی عبور کرده و منافع مشروع قومی و تباری خود را در متن کلانتر منافع ملی مطرح و جستجو نمایم. با این اوضاع و احوال نا بسامان کشور، منافع ملی ما تالاحال بطور کامل تامین نگردیده و با چالش ها و خطرات بزرگی رو بروست. تا هنگامیکه منافع ملی ما کاملاً تحقق پذیرفته باشد، منافع قومی ما چگونه میتواند بطور کامل تامین گردد، چونکه منافع قومی تافته جدا بافته از منافع ملی بوده نمی تواند. یک کشور با ار جیحیت دادن منافع قومی نمیتواند به حیات ملی اش ادامه دهد. از جانب دیگر، وثیقه ملی کشور (قانون اساسی) حقوق افراد کشور را تضمین و تسحیل کرده و وجایب و مسولیت های آنها را تعریف و تثبیت نموده است. منطقاً، وقتی حقوق افراد تامین باشد، حقوق اقوام خود به خود تامین میگردد. زیرا هر فرد به یک قومی تعلق دارد و مزایای برآورده شدن حق فرد، عقلاً و عرفاً، به قوم مربوط اش بر میگردد. بناً در سایه تامین حقوق افراد، حقوق اقوام بطور طبیعی تامین میگردد.

دریک پروسه و روند ملی لازم است تا مشترکین آن حساسیت های انسانی یکدیگر را مدنظر گرفته و آنرا نقطه آغاز روند قرار دهند. این احساس حفظ رعایت مقام انسانی یک فرد، بیانگر مفهوم گذشت و پذیرش است. بسیاری لفظاً به آن اذعان دارند ولی عملاً اعتقادی به آن ندارند و این اساس و بنیاد اختلافات، بی باوری ها و بی اعتمادی ها در جامعه ماست. بنابران، جهت موفقیت این روند الزاماً و جبراً این احساس را بایست در خود بارور ساخته و تقویت دهیم. هر منسوب این روند اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبیک، ترکمن، ایماق، نورستانی، پشه ی و بقیه هموطنان، باید متیقن شده باشد که ذهنیت های القاء شده توسط قوم پرستان مربوط شان نیازی شدید به اصلاح و تر میم دارد. پس چه بهتر که هر هموطن منسوب بیک قوم در صدد اصلاح ذهنیت تلقین شده مربوط به همان قوم برآید تا بدینوسیله نتیجه کاملاً بهتری بدست آمده و بهانه ایجاد تحریکات منفی از بین برده شود.

شهامت اخلاقی، دید منصفانه و اعتقاد به بهبود و اصلاح باید در ذهن و وجدان هر منسوب به روند "خط وسط" با قوت راسخ حک گردیده باشد. این خصایل تا حال در مدیران قومی یا اصلاً وجود نداشته و یا هم بشدت کسر و کمبود داشته است. تقویت این خصایل، رمز کامیابی روند انسجام ملی بوده و در نتیجه زمینه را در یک سطح وسیع جامعه مساعد میسازد تا احساسات جریحه دار اقوام با پرداختن صادقانه به حقایق معاصر و تاریخی کشور و تفکیک آنها از فانتزی و افسانه التیام یافته و تسکین گردد.

۱۵/۹

هموطنان ما که خود را متعلق به صف "خط وسط" میپندارند بایست یکقدم فرا تر گذاشته و روند انسجام خویشرا سرعت بخشند و آن اینکه یک هموطن پشتون از حقوق و خواستههای مشروع دیگر اقوام حمایت و دفاع کرده و

هموطنان منسوب بدیگر اقوام از حقوق و خواسته‌های مشروع پشتونها حمایت و دفاع نمایند. این شیوه هم انسانی است و هم اسلامی و هر انسان والا اندیش باید به آن ارج گذاشته و متعهد باشد. این روش، اعتماد خدشه دار موجود در بین اقوام را دوباره احیاء کرده و بتدریج تقویت میبخشد. یک نگاه گذرا به دو انتخابات ریاست جمهوری نشان میدهد که اقوام از روند حاکم بر آنان سر خورده و نا راضی اند: در انتخابات اول ۱۳۸۳ (۲۰۰۴) مردم ما که تحت تاثیر جنگها و تبلیغات شدید قومی یک دهه قبل قرار داشتند، با اولین فرصت دیموکراتیک و آزاد تاحد خیلی بالایی روی خطوط قومی به کندیدان قومی رای دادند. ولی این خطوط که در آنزمان برجسته بود، در پنج سال بعد خیره و کمرنگ گردید که نتایج انتخابات ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) مبین آن است. این خطوط احتمالاً حالا بعد از گذشت دو سال از انتخابات اخیر باز هم بیشتر کمرنگ شده باشند و تا انتخابات سه سال بعد ممکن به پایتترین حد برسد. این ارقام و حقایق میرساند که ملت، ناخود آگاه و غیر محسوس، پروسه ملت سازی را خاموشانه بدست گرفته است و با زبان خاموش و با استعمال و یا عدم استعمال رای خویش این پروسه انسانی را برپا ساخته است. با وجودیکه مدیران اقوام سعی دارند باطل کوبی برذهنیت تداوم تخصص و تقابل، کار و کاسبی شان از رونق نیفتد، ولی خوشبختانه دیده میشود که حربه های معمول شان دیگر کار آبی و موثریت لازم را از دست داده است.

بنابر آنچه تا حال گفته شد لازم است تا اکثریت خاموش ما از این به بعد به یک "خط وسط" تغییر موقعیت داده و از موقف انزواء، مظلومیت تحمیل کرده برخورد، خاموش و بیطرفی بیرون آیند. منبعد باید طرف واقع شوند و در انتظام خویش خود سهم گیرند، زیرا انسجام شان به ایشان وجهه ملت می بخشد، در حالیکه در حالت فعلی باوجودیکه تعداد شان به میلیون ها میرسد، حیثیت "فرد" و یا "نفر" را دارند و به فرد و یا نفر کسی، بخصوص زورمندان، وقعی قایل نشده و اهمیت نمی دهد. خریدن، فریفتن و فروختن فرد یا نفر هم سهل است هم ممکن.

از جانب دیگر راه نجات کشور باید بدست ملت مشخص شده و خط اندازی گردد و این وقتی ممکن میگردد که صلاحیت امور اداره دولت بدست تیم مدیران منتخب ملت سپرده شود و آن وقتی میسر میشود که ملت در ضمن پروسه طولانی تشکل و انسجام ملی خود موضوع تشکیک تدریجی تیم مدیران امور اداره کشور را تعیین و مشخص نموده و از طریق انتخابات آینده ریاست جمهوری ایشان را به موفقیت برساند (جزئیات عملی و راه کارهای تطبیقی هر مرحله با فرا رسیدن زمان مناسب تطبیق آن بدسترس هموطنان قرار داده خواهد شد).

طوریکه حوادث نا میمون سه دهه اخیر کشور ما نشان میدهد، در پهلوی عوامل دیگر، نقش عنصر- بیرونی در تشکلات سیاسی- نظامی خیلی برجسته ولی تباه کن بوده و تا زمانیکه تاثیرات این عنصر در تعاملات سیاسی ما خنثی ساخته نشود، ما در آینده هم جریمه های بزرگ و بیشتری از بابت این تعاملات

۱۵/۱۰

سیاسی بیرون- محور خواهیم پرداخت. ریکارد فشرده عنصر- بیرونی در راه اندازی، تمویل، و مسلح سازی تشکلات سیاسی- نظامی سه دهه اخیر پیش روی ما است:

— عنصر بیرونی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را شکل داده و با ورود مواد ایدیولوژیک - تیوریک آنرا در اواسط ۱۹۶۰ در جامعه راه انداخت تا بعداً نقش اسپ تروا را برای شوروی ها بازی کرد و بنیاد جامعه دگرگون گردید.

— عنصر بیرونی در تجهیز، تمرین و تسلیح گروههای اسلامیت در اواسط ۱۹۷۰ جامعه ما را بطور تکانهنده تهدید کرد.

— عنصر- بیرونی در تجهیز، تمرین و تسلیح گروههای اسلامیت در دهه ۱۹۸۰ که بعداً مجاهدین لقب گرفتند، رول بسزایی داشت و گرچی بشکست و بیرون راندن اشغالگران شوروی منتج شد ولی اثرات مرگبار و بنیان افکن را بر جامعه تحمیل کرد که تبعات آن به اشکال متنوع هنوز هم در حال جریان است.

— و بالاخره عنصر- بیرونی در راه اندازی و گردانندگی نظام فعلی با وجودیکه غنیمت بزرگی برای ما است، حاوی پیامد های تخریب کن در عرصه های مختلف حیات اجتماع، سیاسی، اقتصادی کشور میباشد.

بنا بران عنصر- بیرونی و نقش آن در شکل دهی سیاست ها و بینش ها در کشور ما تا حدی به یک مقوله قبول شده مبدل گشته و اکثریت پذیرفته اند که بدون عنصر- بیرونی هیچ کار ما سر و سامان پذیر نیست و یا بدون عنصر- بیرونی و تایید و تیرک ایشان کسی در افغانستان ره بجایی نمیرد. این میرساند که نفوذ عنصر- بیرونی از حوزه سیاسی نظامی کشور عبور کرده و وارد حوزه اجتماعی گردیده و در حقیقت تا یک حدی به نهادینه گی سیاسی - فرهنگی رسیده است. جای بسا شگفتی است که ملت خاموش ما از نفوذ و تسلط عنصر بیرونی و ره آوردهای خانمان سوز این بدعت شوم زیاد تعجب و حیرت نکرده و خاموشانه و بی اراده میگذارند این بدعت تباه کن به یک مظهر شنیع فرهنگی تمام عیار مبدل گردد. ما با این تما شا بینی منفعلانه و نا خود آگاه خویش در از هم گسیختگی شیرازه نظام و جامعه خود سهیم شمرده می شویم .

روی این اصل قابل تاکید قطعی میدانم که جهت زهر زدایی، شفاف سازی و مخصوصاً منتفی ساختن عنصر- بیرونی از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور، پروسه تشکل ملی باید و الزاماً و ضرورتاً یک پروسه کاملاً بومی و وطنی

باشد و از امکانات خود ملت تمویل گردیده و برپا نگهداشته شود تا از یک جهت عنصر- بیرونی بطور کامل خنثی سازی گردد و از جانب دیگر ملت از آزمون که به آن مواجه است موفق و سرافراز بدر آید. و از جانبی هم کسی دیگر به این مردم به دیده حقارت ننگریسته و نگوید که بدون حمایت خارجیها اینان قادر به هیچ کار و ابتکاری نیستند. اگر تا حال واقعاً چنین استعدادی از خود نشان ندادیم احتمالاً یک دلیلش این است که واقعاً هم در هیچ برهه از تاریخ چنین کارد به

۱۵/۱۱

استخوان ما نرسیده بود، چنین در معرض از همپاشی و بی زعامتی و بی برنامه گی قرار نگرفته بودیم، با چنین احتیاج تمام عیار و مزلت بار مواجه نگشته بودیم تا ایجاد گر شویم. این ایجاد گری ابتکاری و اختراعی نیست بلکه زاده احتیاج و جبر است.

ولی مبنای این ابتکار اگر هر چیزی باشد، تطبیق و عملی کردنش سابقه ندارد. ارایه تفکر تشکل ملی روی یک خط وسط و معتدل فکری در یک کشور فلاکت بار با زعامت های تحمیلی و منقید، با گرفتن ابتکار سرنوشت خود بدست خویش و برپایی یک انسجام وطنی و سراسری با ما به گذاشتن از ناچیز ترین امکانات خویش و بالاخره برنامه ریزی بنیادی جهت آینده کشور خویش، بذات خود ملت ساز است. بناءً این ملت ماست که بایست ابتکار تطبیق پروسه ملت سازی را خود بدست گیرد.

هرگاه ما این یگانه راه حل بنیادی را بخاطر مشکلات و دشواری های آن به اغماض بگیریم پس بدیل آن دوام حالت موجود خواهد بود. اما حالت موجود برای ما یک دولت بیکار، بی ابتکار، و دنباله رو حوادث با یک مشروعیت اسمی ( رییس جمهور با ۱۳.۳٪ و اکثریت تام وکلای شورای ملی با مشروعیت مردمی کمتر از ۱۰٪ و یکعده انگشت شمار شان با مشروعیت در حدود ۲۰٪ و یا کمتر از آن ) به ارمغان آورده است که از حد اقل ترین وجهه ملی در انظار جهانیان و هموطنان برخوردار بوده و قادر به اتخاذ تصمیم بزرگ ملی در عرصه های بشدت بیمار سیاست، اقتصاد، امنیت، معامله با همسایه گان، و مراوده با جهانیان نیست. صلاحیت اخذ تصمیم به آن بزرگی از ظرفیت عامیانه و ناتوان این مجموعه کاسب کار روزگم به فرسنگها دور است. در هیچ نقطه از جهان، یک دولت با مشروعیت حد اقل نتوانسته است که مسایل بزرگ و سرنوشت ساز ملی را حتی شامل اجندای کاری شان گرداند چه رسد به این که حل و فصل نماید. چنین دولتی در بهترین حالت روزمرگی کرده و منفعلانه دوره کاری اش را به سر رسانیده است و یا در بدترین حالت بحران آفرینی نموده و دولت بعدی را دچار معضلات بیشماری گردانیده است. ترکیب بشدت شکننده، متفرق، و فاقد مشروعیت گروهیهای سیاسی موجود در کشور هرآنچه در چینه داشتند در این دو دوره انتخابی بیرون دادند که ما همه شاهد نتایج زیان بار آن بودیم. هر گاه این ترکیب نامبارک همچنان پا بر جا باقی ماند، طبیعی است که در دور انتخابی بعدی هم دولت بمراتب ضعیف تر و بی ثبات تر پیشکش جامعه خواهد گردید که باز هم قادر به حل مسایل کلان ملی نخواهد بود. روی این ملحوظ، جامعه ما چگونه و توسط کدام مرجع مشکلات عدیده و روز افزون خویش را حل نماید؟ این دور باطل و فرسایشی چگونه باید متوقف ساخته شود؟ از کجا یک پکیج یا بسته سیاسی - مدیریتی حاضر و آماده سراغ گردد تا فوراً جایگزین کسر فاحش سیاسی - مدیریتی فعلی گردیده و شاریدگی بیشتر و وضعیت موجود را مهار کند؟ با تأسف باید گفت که چنین بسته آماده و حاضر نه در داخل و نه هم خارج از کشور وجود دارد، ولی عناصر تشکیل دهنده آن در داخل کشور به وفرت وجود دارد. این بسته را باید ساخت و بالوسيله آن سرنوشت خود و کشور را با دست خود رقم زد.

۱۵/۱۲

بناءً طوریکه واقیعت های تلخ موجود نشان میدهد، ما گزینه های سهل و ساده نداشته و گریزی جزء پرداختن دستجمعی به امور پراکنده و لاینحل خویش از طریق پروسه انسجام نداریم. این پروسه فوق العاده طاقت فرسا و پر مشقت است و صرفاً افراد متعهد و عقیده مند به مسایل ملی می تواند آنرا براه انداخته و به سر منزل مقصود برسانند. در صورت برآورده شدن این داعیه ملی، مرامهای زیرین زمینه تحقق پیدا مینمایند:

- احساس جریحه دار غرور ملی احیاء میگردد.
- حس اعتماد بنفس در سطح ملی اعاده میگردد.
- روند ملت سازی با سرعت رشد یا بنده در عمل پیاده میشود.
- یک انسجام ملی- سیاسی سراسری برای اولین بار بدست افرادخسته و کوبیده شده کشور به تحقق میرسد.
- مدیران فداکار و توانمند و نمایندگان دلسوز و رسالتمند در ضمن پروسه انسجام ملی طی پروسیجر ها و مراحل مشخص، موثر و شفاف از اطراف و اکناف کشور شناسایی گردیده و در عرصه ملی تبارز میکنند.
- کشور برای اولین بار صاحب یک حزب سراسری و ملی میگردد که متضمن ثبات سیاسی - اجتماعی خواهد بود.
- با اتکاء بر یک حزب ملی، تشکیل یک دولت ملی ممکن و میسر میگردد.
- اخذ تصمیم کلان ملی با مشروعیت بزرگ مردمی سهل و ساده میگردد.

— متکی بر مورال بلند ملی، برای اولین بار معامله با همسایگان مغرض در یک سطح برابر و بالمثل مهیا می‌گردد.  
— تعریف و تدوین منافع ملی برای نخستین بار در کشور ممکن می‌گردد.  
— احساس تعلقیت و مالکیت وطنی از انحصار چند گروپ ایمان باخته کشیده شده و سراسری می‌گردد.  
— مدیریت مالی و اقتصادی کشور بعد از سه دهه ندانم کاری و فسادگری برای اولین بار در مسیر سازنده براه انداخته می‌شود.  
— زمینه تطبیق جدی و عاملانه حاکمیت قانون در جامعه با اشتراک مستقیم مردم در سراسر کشور مساعد می‌گردد.

۱۵/۱۳

— مسیر جنگ تحمیلی در کشور از هاله ابهام کشیده شده و طرق برخورد مشروع و قاطع با آن مهیا می‌گردد.  
— یک دولت ملی با مشروعیت کافی مردمی می‌تواند قاطعانه و بی هراس حلقه فولادین اتصال بین تروریسم، مواد مخدر و فساد دولتی را درهم بشکند.  
— تنها یک دولت ملی می‌تواند با محاسبات عمیق، همه جنبه و عملی (نه سطحی، یک جانبه، عکس العملی و احساساتی) دوکتورین های دفاعی و اقمینانه و قابل تطبیق را جهت بقای صلح آمیز کشور طرح و اجراء نماید.  
— صرفاً یک دولت ملی می‌تواند که با اتکاء به بازوی توانای مردمش به روش مهلک و کشنده "آزمایش و خطا" که یگانه سرخط اساسی پالیسی گمراه اداره فعلی کشور در این ده سال اخیر بوده است، نقطه پایان گذاشته و در عوض ستراتیژی بقای موجودیت کشور را روی دست گیرد.

و.....

قابل ذکر میدانم که نویسنده این سطور در سال ۱۳۸۳ (۲۰۰۴) در پهلوی سایر دوستان همفکر یک جریان سیاسی را باهمین روحیه ای که در لابلای این سطور انعکاس یافته است، تحت عنوان "تحرك تفاهم ملی" در کابل مشترکاً براه انداختیم تا پایه گذار یک جریان معتدل سیاسی در کشور گردد. ولی بعد از رشد سریع اولیه، عناصر باز دارنده یک جریان ملی و فرصت طلبان سیاسی به تلاش افتدند تا آنرا از مسیر اولیه اش انحراف داده و به بیراهه بکشاند که در نتیجه آن جریان متذکره بعد از گذشت چند ماه به همان سرعت که ایجاد شده بود، از هم پاشید. در پهلوی عوامل ذکر شده بالا، دلایل عمده ذیل هم در از همپاشی آن جریان دخیل بود:  
— عدم شناخت لازم و کافی از اهداف آشکار و نیات پنهان گروهای متخاصم سیاسی موجود در کشور.  
— نداشتن آمادگی و تجربه لازم و کافی منسوبان این جریان جهت براه اندازی یک تحرك سراسری ملی.  
— برجستگی سلیقه ها و ترجیحات فردی بین منسوبان این جریان و در نتیجه آن تحت شعاع قرار گرفتن مسایل مبرم ملی.

— کشیده شدن یک تعداد از منسوبان این جریان به مقامها و پُست های دولتی که این خود وزنه و ماهیت ملی این جریان را کمرنگ ساخته و از مسیر اعلام شده اولی اش به بیراهه کشید.  
در روشنی تجربیات تلخ فوق الذکر بنده با انجمنی از دوستان متعهد به مسایل ملی کشور ما افغانستان برآن شدیم تا در مسیر تحرك و بیداری ملت خاموش ما سر از نو دست به کار شده و سعی نماییم ذهنیت خود اتکابی را که بوضوح رنگ باخته است، در ذهن شان احیاء کرده و بارور سازیم. ما خود را صرفاً راهیان این مسیر ملی و مردمی پنداشته و هیچ ادعای بیشتر از آن نداریم. بنابر آن، از هموطنان ملی.

۱۵/۱۴

اندیش خود تمنا داریم تا با اظهار نظرات سالم و سازنده خویش این پروسه انسجام ملی را غنایمند ساخته و در مسیر تحقق آن فعالانه سهیم شوند.  
گلی گویی های امروزی ایدئولوژیهای اعتبار باخته چپ و راست با آنهمه جزئیات ویران کن دیروزی شان در افغانستان، هیچ سر نخى از یک راه حل بنیادی بدست نمیدهند. پیروان ایدئولوژیهای متذکره تا هنوز هم حل قضایای بغرنج افغانستان را از همان دریچه های دوگم مختص به خویش به جستجو می نشینند. در هر فرصت ممکن، نوستالژی برگشت بر مسند قدرت بلا منازع در ذهن ایشان تداعی می‌گردد. توقع ارایه راه حل از سوی ایشان سرباهی بیش نیست. طوری که قبلاً تذکار رفت، ذهن تخریبگر نمیتواند ایجاد گر باشد.  
بنابر آنچه در پیشروی ما قرار دارد، ما در شرایط حاضر غیر از خداوند (ج) هیچ حامی و ناجی بمعنی واقعی کلمه نداریم: ملت ما گروگان است! دولت ما روز مرگی میکند! جامعه جهانی منافع شانرا در وجود بی رمق ما می پالند! همسایگان پلانهای انقیاد و حتی نابودی ما را روی دست دارند! در این معادله چهار بُعدی، سه بُعد آن غیر قابل تغییر است یعنی دولت گمراه بنابر فساد ذاتی اش، جامعه جهانی بنابراهافش و همسایگان بنابر منافعش، پس بُعد چهارمی که مردم ماست باید ناگزیراً قابلیت مانور و تغییر را پیدا کرده و خود به ناجی خویش مبدل گردد. باهم میتوانیم مسیر حوادث تباہ کن را تغییر داده و خود به یک معادله پُر نفوذ در حوزه سیاسی - اجتماعی کشور تبارز کنیم، ولی بدون هم صرفاً میتوانیم منفعلانه منتظر رحم و شفقت و یا هم خشم و غضب حوادث و معاملات نامیمون بنشینیم.

د پانو شمیره: له ۵ تر 6

با آنکه لفاظی ما در جهت تشکل ملی تا حال نامتناهی بوده ولی به همان پیمانہ عمل ما ہم نا پیداست و در نتیجہ، این عمل نکردن ها آن ہمہ دُر سفتن ها را بی محتوا ساخته و در معرض باد قرار داده است. مبادا کہ با ادامہ این بی ارادگی، وجود ما ہم مانند الفاظ ما در معرض بادہای طوفان خیز واقع شدہ و نیست و نابود گردد.

ہموطنان خاموش ما باید بہ این حقیقت توجہ داشتہ باشند کہ علاقہمندی بہ یک پروژہ ملی خیلی بُردہا دارد در حالیکہ بی تفاوتی بہ آن محرومیت های فراوان در قفا. در حالت اولی بُرد مسلم نصیب شان است و در بدل یک ارادہ راسخ صاحب و مالک سرمایہ ملی می شوند ولی در حالت دومی باخت حتمی در کمین شان است چون در عوض شک، تردید و بی ارادگی صاحب هیچ چیزی نشدہ بلکہ بہ احتمال قومی ہمہ چیز را از دست میدہند.

بنابر آن انتخاب سرنوشت ساز در پیشروی ماست: انسجام و تشکل ملی از طریق یک پروسہ تطبیقی قدم بہ قدم و مرحلہ وار و ممکن .

مرحلہ اول: مشخص شدن تعداد معتقدین و علاقمندان این پروسہ تشکل " خط وسط " از طریق وسایل رسانہ بی قابل دسترس. این مهمترین و اساسی ترین قدم این پروسہ بودہ و در حقیقت سنگ تہداب آن شمردہ میشود.

۱۵/۱۵

ہر گاہ ہموطنان خاموش ما ضروری بودن این چنین یک تشکل ملی را میبرم دانستہ و آنرا مسیر نجات خود و وطن خویش می پندارند، باید در سطح خیلی وسیع بہ آن لیبیک بگویند. این عکس العمل بزرگ و وسیع، بنیاد مراحل بعدی را تشکیل دادہ کہ ہر مرحلہ با رسیدن زمان مناسب آن معرفی خواہد گردید.

لہذا بہ سرنوشت خویش آگاہانہ عکس العمل نشان دہید.

بندہ بہ نما پندگی از انجمن دوستان ہمفکر بہ نوشتن این سطور مبادرت ورزیدہ و بدینوسیلہ پیشکش ہموطنان میگردد، تا با غنامند سازی آن عملاً در پروسہ تشکل خط وسط در داخل و خارج کشور سہیم شوند. خواہش بعمل میاید تا نظرات خوشرا از طریق اد رسہای زیرشریک سازیید.

ارادتمند ہمہ ملی اندیشان کشور عبدلله رحمتی

Email: [abdullahrahmati@yahoo.com](mailto:abdullahrahmati@yahoo.com)